



وقتی اسپانسر ت موشک می خورد



ابان عظیمی

خبرنگار گروه فرهنگ

محتوون اما استوار؛ این توصیف هرچند که شاید کلی باشد ولی تصویری موجز و در عین حال قدرتمند از صلابت انقلابی رهبر معظم انقلاب را در شرایط حساس کنونی نشان می دهد. آیت الله خامنه ای با وجود استقرار شرایط بسیار حساس در منطقه پیشاپیش مردم شان در صف اول نمازجمعه تهران قرار می گیرند و با سری افراشته دشمنان شان را خطاب قرار می دهند و از لزوم مقاومت در برابر آنها می گویند. در طرف دیگر ماجرا، آمریکا و اذناش قرار گرفته اند که با هر وسیله ممکن سعی بر کنترل، دفع یا حتی عقب نشینی ملت ایران از خواسته های برحقش دارند و هیچ خوش شان نمی آید که اصطلاحا کسی سر به سرگ سار آمریکا، یعنی اسرائیل بگذارد. صحنه، صحنه دیگری و مقابله با دشمن است و طرف مان هم با تمام تجهیزاتش پا به میدان گذاشته است. آنها اگر نتوانند مردم ظلم ستیز ایران را با توپ و تفنگ بر سر جای خود بنشانند منطق فرهنگی ما را با رسانه های خود زیر ضرب قرار می دهند و با هر وسیله ای که به دست شان برسد به دوگانه ملت و دولت یا بهتر است بگوییم «ایران» و «جمهوری اسلامی» دامن می زنند. تاریخ ۴۵ ساله «جمهوری اسلامی ایران» اما نشان داده است که تمام این شلنگ و تخته ها و محاسبات به ظاهر دقیق راه به جایی نبرده است و از این پس هم به حول و قوه الهی نخواهد برد، ولی همه اینها نباید ما را در موقعیتی قرار بدهد که نسبت به خواب و خیال خائنان و دشمنان ایران اسلامی بی تفاوت عمل کنیم. غرب معرفی با تمام امکانات رسانه ای خود در صحنه حاضر شده و قصد دارد با دست زدن بر یک سری عملیات دامنه دار رسانه ای ذهن مردم ایران را ناتوانیزه کند و آنها را نسبت به گذشته، حال و آینده شان به بی تفاوتی برساند. او حتی بدش نمی آید که دور از جان شما از جمع مردم شریف ایران برای خودش یارکشی کند و از دورون به زیرساخت های فرهنگی و امنیتی ما ضربه بزند.

ایران اینترنشنال – که از قراردادن نام زیبای ایران بر پیشانی این شبکه شرم دارم – قطعاً آخرین حربه رسانه ای اسرائیل در مواجهه با ایران انقلابی و اسلامی نیست ولی در حال حاضر مهم ترین شبکه ای است که وظیفه مقابله با ما را در عرصه نمادین و همین طور فضای مجازی برعهده دارد. حتی بی بی سی فارسی هم به دلیل پیشینه تاریخی اش قدری در مدل عرضه و تحلیل خبر سیاست به خرج می دهد ولی گردانندگان اینترنشنال همچون کارفرمای خویش به هیچ اخلاقی پایبند نیستند و نیش و کنایه های خود را با زبانی توریستی بیان می کنند. شبکه اینترنشنال در ابتدای شکل گیری با استفاده از پس مانده های شبکه ورکشکست منووت روی آنتن رفت و دست و سبک و سیاقش هم در ارائه برنامه چندان متفاوت از دیگر شبکه لندن نبود، حتی برای گیر و گرفتاری های حقوقی مردم هم در روزهای آغازین پخش برنامه هایش، برنامه مشاور حقوقی را با اجرای تیوش صارمی و حضور میهمانش مهرانگیز کار روی ایر برود و نقش دایه مهربان تر از مادر را برای مردم ایران بازی کرد؛ اما

پرواضح است که اوضاع همیشه یک جور نمی ماند و واقعیت شرایطش را بر کار رسانه تحمیل می کند، خصوصاً اینکه آن رسانه با برخورداری از کارکشته ترین خائنان این مملکت سخت مشغول رصد تحرکات ایران در منطقه است و از هیچ تلاشی برای تحمیل اذهان کوتاهی نمی کند. گفتیم که اینترنشنال هم به مانند منووت در روزهای ابتدایی اولین بهار عمرش چندان پیگیر اتفاقات درون ایران نبود و تکنیکش را در خدمت جذب مخاطبان مختلف از هر طیف فکری مشخص کرده بود. اما رفته رفته مشکلات اقتصادی و وضع نابسامان کشور در این خصوص و همچنین فقدان مبانی نظری در حل مسائل اجتماعی و فرهنگی فرصت عرض اندام را برای شبکه های به ظاهر خبری ولی در باطن تروریستی نظیر اینترنشنال مهیا کرد که با شبی تند به سمت ایجاد فضای دوقطبی میان ما و آنها دامن بزنند و از جمهوری اسلامی ایران زدایی کنند.

اولین آزمون بزرگ اینترنشنال در جذب توجه کارفرمایانش به ایران حوادث مربوط به دی ماه ۱۳۹۶ بود. خواسته اکثریت مردم در آن روزها اقتصادی و معیشتی بود ولی این شبکه لندن با جعلیات خود دست به اجرای بازی خطرناکی با حاکمیت جمهوری اسلامی زد. در واقع این مشاطله لاش مرده غرب اولین شبکه فارسی زبانی بود که با دست گذاشتن روی اختلافات میان دولت و ملت بر طبل جدایی میان ایران و نظام کوبید و یک خط حائل میان مخاطبان سرسپرده اش و دیگر مردم ایران که خلق و خوی براندازانه نداشتند برقرار کرد. تو گویی این طیف از مردم در جزیره جداگانه ای قرار دارند که به آنها اصالت می بخشد و در مواقع اضطراری سروشوش ایشان را از بخش دیگری از مردم متمایز می کند. این دروغ آنقدر در این سال ها تکرار شد که حتی بیچ گردن صاحبش را هم گرفت و او را در تحلیلی از شرایط به بیراهه برد. آنها در طول اتفاقات سال ۱۴۰۱ از تمام توان رسانه ای خود برای ضربه وارد کردن بر پیکر ایران استفاده کردند و به فرموده مقاطعه دهندگان و اربابان خوش خط و خال – که وظیفه بزرگ کردن این بچه جموش را برعهده دارند – تمام اصول اخلاق رسانه ای را با اسم رمز «خشم مقدس» و حمله به سرمایه انسانی عظیم ایران زیر پا گذاشتند. درحقیقت، اینترنشنال در ایام تلخ اتفاقات سال ۱۴۰۱ حکم سردهسته اوپاش را داشت که وقتی به چماق دارانش دستور می داد هر لحظه ممکن بود بخش کوچک ولی مهمی از کشور به سمت آشوب سر بخورد و نگاه ها را به سمت اهداف مشخص بگرداند. اینترنشنال با سوء استفاده از تمایلات جنسی مخاطبانش و همچنین اتکا و تاکید بر معیارهای زیبایی شناسی کثافت را در پوششی از امر زیبا قرار می دهد و فرد را در مواجهه با خود خلع سلاح می کند. از سوی دیگر گردانندگان این شبکه طوری برنامه ها و میهمانان شان را به خط می کشند که این توهم به مردم دست می دهد که در حال مشق دموکراسی است و این شبکه هم به عنوان یگانه منادی صلح، تنها آزادی و آسایش مردم ایران را می خواهد، ولی حقیقت ماجرا این است که ما با یک پلورالیسم جعلی و براساخت شده توسط رسانه طرفیم و قرار هم نیست از بی حضور دکترهای فکسی به پهلوان پنبه های

تحلیل نظیر محسن سازگارا و سعید سکویی و سیما ثابت در قامت باربارا والترز ایرانی آبی برای جماعت موسوم به زن، زندگی، آزادی گرم شود. این افراد نهایت پوچ بودگی انسان فریب خورده غربی را در قالب آن لخنده های شیک و بوتیکی به ما حواله می دهند و تا آنجا پیش می روند که حتی وطنی که سال ها در آن بزرگ شده، به مدرسه و دانشگاه رفته و صاحب خانواده شده اند را با دریافت مبلغ بسیار ناچیزی به دیگری می فروشند و خنده مستانه سر می دهند اما عملیات غرورآفرین حماس علیه مرزهای جعلی رژیم کودککش صهیونیستی در هفتم اکتبر سال گذشته و استمرار آن، تمام این بازی های گول زننده و به غایت کودکانه را در سطل زباله ریخت و امارات و بینه مشخص و روشنی مبنی بر پوچ بودن جامعه جهانی در برابر آنان که می اندیشند قرار داد. در همان روزها ایران همان گونه که در تمام این ۲۵ سال نشان داده در کنار جبهه مقاومت ایستاد و همین اتفاق باعث شد تا اینترنشنال و همچنین دیگر رسانه های استعماری وارد فاز نهاجمی شوند و از زخوتی که خواب زمستانی به آنها تحمیل کرده بیرون بیایند.

با اجرائی عملیات وعده صادق که در پاسخ به حمله هوایی اسرائیل به سفارت ایران در دمشق اتفاق افتاد اینترنشنال سعی کرد کشور ما را در محاصره نیروهای آمریکایی و نوچه هایش به تصویر دریاورد و با دامن زدن به یک جنگ ترکیبی همه جانبه مردم و مخاطبان هدش را ترسانند ولی جمهوری اسلامی ایران باطل السحر همه این عملیات های رسانه ای را پیش تر با شاکهار عزیزترین فرزندان خود یعنی حسن طهرانی مقدم به همراه داشت و توانست با نشان دادن قدرت سختش تمام آن تحلیل های آبکی و بی مغز را در چاه بریزد و تمام مواج بگیران اینترنشنال را در عزای زخمی که بر پیکر کارفرمایان ایجاد شده بود سپاهوش کند.

ایران اینترنشنال در تمام شبکه های مهم اجتماعی نظیر ایکس، فیس بوک، اینستاگرام و... حضور دارد ولی بیشتر فعالیت هایش را در اینستاگرام متمرکز کرده چون می داند متن محور نبودن این رسانه به کمکش می آید و آنها نیز به راحتی می توانند با مخدوش کردن حافظه تاریخی مخاطب از طریق انتشار بی حد و حصر اخبار راست و دروغ بر ذهن بینندگان سوار شوند و فرایند دریافت و ذخیره اطلاعات توسط مغز را دستکاری کنند. به عبارت دیگر، رسانه که باید وظیفه اطلاع رسانی و آگاهی مردم را برعهده داشته باشد برخلاف رسانش عمل می کند و به میانجی تصویر، ادبیات و قصه را از میان برمی دارد و به این واسطه از آگاهی ای که فرزند تاریخ و روایت است معنادرایی می کند و بنای بدقواره خویش را بر خرابه های ذهن تماشاگر استوار می سازد. اینترنشنال در جنگ حماس با رژیم صهیونیستی سخت بر این مساله انگشت می گذاشت که طرفداران فلسطین و حماس اگر خیلی دل شان سوخته می توانند به منطقه بروند و از آنها دفاع کنند. سوژه آگاه در مواجهه با این حرف به حافظه تاریخی و بلندمدتش مراجعه می کند و درمی یابد که هم در زمان دفاع مقدس و هم در دورانی که مدافعان حرم به جبهه نبرد با داعش اعزام می شدند چه کسانی سینه سپر می کردند و چه افرادی با نهمت

و افترا پوزخند زان از کنارشان می گذشتند. همه چیز آنقدر رو و واضح است که هرکس با گشت وگذار در ذهنش متوجه واقعیت و آن چیزی می شود که اینترنشنال بر ساختن می کند ولی این شبکه گاه طراحی های پیچیده تری هم دارد که عقل سالم را نیز به شک می اندازد.

پس از اجرای غرورآفرین عملیات وعده صادق ۲ از جانب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، اینترنشنال دست به تحلیل های به ظاهر متفاوت اما همبسته با یکدیگر زد. این البته اتفاقی نیست که سابقه نداشته باشد و ما با شکل ضعیف ترش هم در شبکه صدای آمریکا روبه رو شده ایم. برای نمونه به انتخابات دوره نهم مجلس شورای اسلامی که در ۱۲ اسفند سال ۱۳۹۰ برگزار شد بازی کردیم. محسن سازگارا و علیرضا نوری زاده در برنامه تفسیر خبر صدای آمریکا رویه روی هم قرار گرفتند و هر کدام با برعهده گرفتن وظیفه ای که در ظاهر با هم متفاوت بود شرایط را به قول خودشان تحلیل کردند. یکی می گفت میزان مشارکت در انتخابات مجلس به دلیل عدم همراهی مردم به خاطر مواضع شان در انتخابات ۸۸ از زیر ۵۰ درصد می رسد و آن یکی عنوان می کرد که حکومت برای حفظ ظاهر هم که شده میزان مشارکت را به صورت ساختگی و با آمارسازی بالای ۶۰ درصد نشان می دهد. حرف هر دو در ظاهر با هم یکی نبود ولی آنها داشتند در یک خیمه شب بازی رسانه ای از طرف مخاطبان مسخ شده اعتبار می خریدند که اگر حرف یک نفر اشتباه درآمد طرف مقابل کمبند و ضعفش در تحلیل شرایط را جبران کند. در فلش فروراد به زمان حال «محمد رهبر» روزنامه نگار و یکی از پاپت های به اصطلاح همه چیزدان اینترنشنال این وظیفه را به گردن گرفته است. درست پس از عملیات غافلگیرانه وعده صادق ۲ که این رسانه را در شوک و سپس در موقعیت نامزه عزاداری برای ارباب قرار داد، محمد رهبر با آن ژست حق به جانب بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و خبر حضور رهبر انقلاب در نمازجمعه ۱۳ مهر را تحلیل کرد. او برخلاف همکارانش که به دروغ بر ترس ما از دشمن تاکید می کردند، برگزاری نمازجمعه به امامت آیت الله خامنه ای را نشانی از شجاعت و استقامت نمی دید و با نگاهی شاذ منافع قدرت های دنیا را به دلیلی برای ممانعت از حمله اسرائیل به مصالای تهران قلمداد کرد. تجربه نشان داده که منافع قدرت های دنیا در خدمت اسرائیل قرار دارد و این رویه برخلاف حرف های کودکانه محمد رهبر به هیچ وجه برعکس نیست. در واقع این گونه نیست که فکر کنیم اسرائیل از بیم به خطر افتادن تجارت دستانش کاری انجام نمی دهد، بلکه اقداماتش را براساس ترس یا عدم ترس از واکنش طرف مقابل پایه ریزی می کند. اسرائیل از ما می ترسید که دست به هیچ اقدامی در نمازجمعه نزد و ایران هم این را خوب می دانست، پس منافع قدرت های بزرگ در این میان مطلقاً اهمیتی ندارد. از طرف دیگر کسی که دم از ترس و استیصال نظام ایران می زند چرا باید در بیرون از کشور زندگی کند و اسم روزنامه نگار را با فعالیت های توریستی و وابستگی اش به اسرائیل بدنام جلوه دهد؟ اسم این هرچه که هست مبارزه نیست، چون یک مبارز با راه آزادی از دشمن بشریت و رژیم کودککش صهیونیستی حقوق نمی گیرد.

نگاهی کوتاه به سال ها حمایت فرهنگی آمریکا از رژیم صهیونیستی

نمایشی که دیگر کسی باورش ندارد

محمدحسین سلطانی خبرنگار

وقتی بازیگری آخرین سال های صحنه را طی می کند، مردم به احترام سال ها افتخار و تلاشش، حتی خستگی و کیفیت پایین تر او را نسبت به سال های اوچش نادیده می گیرند و دست ها را برای تشویقش برهم می کوبند. این متن قرار نیست در ستایش بازیگری پیشکسوت باشد که می خواهد خاک صحنه را ببوسد و کنار برود، بلکه برعکس این متن قرار است روایتی را از زجر تماشاگر باز کند.

فرض کنیم مخاطبانی در یک سالن چند هزار نفره قرار است که تماشاگر تئاتری باشند. قصه تئاتر این طور روایت می شود، مردمی بی گناه مورد ظلم واقع می شوند، هزاران هزار جنایت و خشونت قابل باور قابل علیه شان اعمال می شود و در نهایت نقش اول و قهرمان نمایش به سرزمین صلح و آرامش بازمی گردد. وقتی نمایش به پایان می رسد مردم قهرمان داستان را مورد تشویق قرار می دهند و کم کم آماده خروج از سالن می شوند غافل از اینکه از بلندگوهای سالن گفته می شود نمایش هنوز تمام نشده و قرار است باقی داستان هم اجرا شود. مخاطب مشتاقانه روی صندلی می نشینند، روی صحنه، به جز بازیگر اصلی تمام بازیگرها عوض می شوند اما دوباره همان داستان و نمایش قبلی اجرا می شود. مردم کم کم کلافه می شوند و عزم شان را برای خروج از سالن جزم می کنند اما بلندگوها می گویند از سالن خارج نشوید که تئاتر دیگری هم قرار است پخش شود. این اتفاق دوباره و دوباره و دوباره می افتد.

تئاتری اجرا می شود که قهرمانش یک نفر است یا به بیانی دیگر باید یک نفر باشد. بعد از چندین بار تکرار این قصه، نه تنها دیگر مردم قهرمان اصلی را تشویق نمی کنند، بلکه می خواهند بازیگران مقابل قهرمان او را از صحنه حذف کنند تا شاید این تئاتر تکراری پایان یابد اما تهیه کننده اثر می گوید باید قهرمان به هر قیمتی که شده پیروز بماند. اگر به جای بازیگر اصلی تئاتر نام اسرائیل را

جای گذاری کنیم و تهیه کننده را آمریکا بدانیم، این قصه هم در واقعیت معنا پیدا می کند. از زمانی که بخش کنترل اطلاعات ارتش آمریکا فیلم «جاده طولانی است» را در آلمان اشغال شده درباره نسل کشی یهودیان در جنگ جهانی دوم ساخت حدود ۷۶ سال می گذرد، ۷۶ ساله که هر چه از سال های ابتدایی آن گذشت، آمریکایی ها ارتش و نهادهای های نظامی را از سینما دورتر کردند تا شمایل آثارشان رنگ و بوی پروپاگاندا نداشته باشد و مخاطبان بیشتری را جذب و این مانیفست را دنبال کنند که «هنر و سیاست از یکدیگر جدا نیستند». آیت الله خامنه ای که سال ها هاست راوی و حامی روایت گمشده فلسطین است، در نمازجمعه روز ۱۳ مهرماه تهران می گویند: «رژیم صهیونیستی [صرفاً با تزریق حمایت های آمریکا خود را به زحمت سرپا نگه داشته است؛ و این هم دیری نخواهد پایید؛ باذن الله، رهبر انقلاب به نکته ای اشاره می کند که شرح دقیق اکنون صحنه نمایش است. آمریکا علاوه بر صحنه سیاست، در حوزه های دیگر هم کنار این رژیم غاصب ایستاده و حمایت های بی دریغش را نثارش می کند؛ از جمله فرهنگ تا بتواند همگان را برای پذیرفتن این رژیم جعلی قانع کند. سال های اوج روایت از هولوکاست توانست مخاطبان خودش را هم داشته باشد. مخاطب کنجکاو بود تا بداند هولوکاست و اردوگاه کار اجباری چیست؟ به سینما می رفت تا آثار پولانسکی و مله جی چینی ها و اسپیلیرگ نجات سرباز رایان را ببیند. مخاطب با این فیلم ها یقین پیدا می کرد مردمی که تحت چنین ظلمی واقع شده بودند کوچک ترین حق شان داشتن سرزمینی است که بتوانند در صلح و آرامش زندگی کنند. فیلم هایی که می توانستند یهودیان با مانده از هولوکاست را به مرحله نهایی بازی یعنی سرزمین موعود برسانند و خوب دم از مظلومیت آنان بزنند، اسکارشان هم به راه برود و روی سن جشنواره ها می توانستند صحبت از حقوق بشر کنند.

در آن سوی سینمای آمریکا، فلسطینی وجود دارد که نه صحنه ای برای خود دارد و نه تماشاگری، درحقیقت فلسطین بازیگرانش و تماشاگرانش یکی اند،



دکوری وجود ندارد که مردم پشت آن پنهان شوند، دکور همان دیوار خانه پدری است. سینمای مردم فلسطین درحقیقت مستند است، مستندی که در آن هر روز باید قهرمان عبری فیلم های آمریکایی را در ایست های بازرسی، جلوی مساجد و با پولدوروز رویه روی خانه هایشان ببینند و روی آخرین جمله قصه زندگی شان، قهرمان عبری نوشته باشد؛ «بمب و تمام.»

اما موضوع اینجاست که نمایش تاکجا می تواند ادامه پیدا کند؟ مردم دنیا چقدر آن را باور می کنند؟

حدود ۴۰ روز قبل و در تاریخ ۲۳ اگوست یکی از بزرگ ترین استودیوهای فیلمسازی آمریکا یعنی پارامونت خبر از پخش مستندی می دهد با عنوان «ما دوباره می رقصیم» «we will dance again»، مستند درباره ساعات ابتدایی طوفان الاقصی است و همان روایت قهرمان عبری مظلوم را بخ می کشد، اما این بار یک تفاوت دارد، وقتی در پی سابقه کارگردان اثر می رویم، او و سابقه اش مخاطب را به یاد ۷۶ سال قبل یعنی زمان ساخت جاده طولانی است، می اندازد. یاریوز موزر، کارگردان اسرائیلی ما دوباره می رقصیم، پس از جنگ ۳۳ روزه لبنان در سال ۲۰۰۶ به درجه سرگردی ارتش اسرائیل ارتقا پیدا کرد. موزر در زمان جنگ ۲۰۰۶ افسر بخش تسلیحات توپخانه ای بود. وقتی افسر تسلیحات توپخانه ای سابق می شود، مستندساز استودیوی سازنده تایتانیک و وقتی دوربینی که روزگاری در دستان فیلمسازانی چون اسپیلیرگ و پولانسکی بود به دست سرگرد خمپاره انداز می افتد، یک جمله دوباره در ذهن انسان پژواک پیدا می کند: «آنها صرفاً با تزریق حمایت های آمریکا به زحمت سرپایند.» این طور که به نظر می رسد بازیگری که ۷۶ سال قبل روی صحنه تشویق شد، اکنون دیالوگ های تهیه کننده اش را مبنی بر عدم دخالت سیاست در هنر فراموش کرده است. البته دیالوگ ها تنها چیزی نیست که از یاد صاحبان صحنه رفته است، اگر چشمان شان را باز کنند، می بینند دیگر مخاطبی هم در سالن باقی نمانده است.